

«بررسی عنصر گفتگو در گلستان سعدی (بر مبنای تأثیر آن در سیمای شاهان)»

ابراهیم رنجبر^۱

مرضیه هرمزدی^۲

چکیده

گلستان سعدی را با تسامح می‌توان در زمره‌ی آثار داستانی کهن جای داد. حکایت‌های این اثر، اگرچه تمام عناصر یک داستان کوتاه را ندارند، برخی از عناصر آن از جمله عنصر گفتگو را دارند. «گفت‌وگو» میان شخصیت‌های داستانی، امروزه به عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر داستانی تلقی می‌گردد؛ زیرا کارکرد خاصی در معرفی شخصیت‌ها و رویدادها دارد. سعدی برای معرفی شخصیت‌های خود که به چند طبقه یا قشر محدود تعلق دارند، از عنصر گفتگو بهره‌ی کافی برده است. از بررسی گفت‌وگوهایی که میان شخصیت‌ها در یک حکایت جریان می‌یابد، نمی‌توان سیمای کسی را ترسیم کرد؛ اما از تجمیع گفت‌وگوها در چند حکایت، می‌توان سیمای قشر یا طبقه‌ای را روشن و ترسیم کرد. برای این که نظر سعدی را در مورد طبقه‌ی شاهان و نیک و بد خصال آنان بدانیم، گفت‌وگوهای افراد این طبقه را از گلستان جمع‌آوری و بررسی کردیم تا بهری از سیمای این طبقه، در آینه‌ی افکار سعدی روشن شود. سعدی در گفت‌وگوی این طبقه دخالت کرده، سخن بر زبان آنان گذاشته است، با وجود این می‌توان بر منطق فکری و رفتاری آنان تا حدودی وقوف یافت. در این بررسی تعداد نیکان این طبقه علی‌رغم اینکه گاهی نیز تابع منطق عقلانی خاصی نیستند، از بدان افزون‌تر است؛ این امر دخل و تصرف سعدی در شخصیت‌ها را هویدا می‌سازد.

کلیدواژه: سعدی، شاهان، گفت‌وگو، گلستان.

مقدمه

گلستان سعدی در زمره‌ی بهترین و زیباترین آثارمنثور کلاسیک فارسی قرار دارد، می‌توان از ابعادگوناگون مربوط به داستان‌نویسی آن را بررسی کرد. یکی از جنبه‌های بررسی آن می‌تواند بررسی عناصرداستان‌وارگی حکایات آن باشد. یکی از عناصر مطرح در آثار داستان‌نویسی امروز عنصر گفت‌وگو است که می‌تواند در مطالعه و درک عمیق این اثر مفید باشد. بررسی این عنصر راهی است برای نشان دادن این موضوع که نویسندگان آثار کلاسیک و ازجمله سعدی برخی از ظرفیت‌های هنری

^۱ - دانشگاه محقق اردبیلی، تلفن ۰۹۱۴۳۰۰۷۵۸۸، email:ranjbar_i@yahoo.com

^۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

زبان را برای نشر افکار خود به کار گرفته‌اند. در این نوشته، کارکرد گفت‌وگو را در ترسیم سیمای شاهان در گلستان روشن می‌کنیم.

حکایات گلستان غالباً کوتاه‌اند. زیراسعدی آنها را صرفاً برای بیان مقاصد خود به کار گرفته است، از آن‌جا که هر حکایتی نکته‌ای یا چند نکته‌ی محدود را در زمینه‌ی مقاصد اجتماعی، سیاسی، فلسفی، حکمی و... بیان می‌کند، حجم حکایات، اندک است و بسیاری از عناصر داستانی در آن‌ها غایب‌اند. اما می‌توان گفت حکایتی نیست که در آن گفت‌وگو نباشد. سعدی به نقش و اهمیت گفت‌وگو واقف بوده، در اکثر قریب به اتفاق حکایات گلستان نیز از آن بهره برده است، زیرا وی از این طریق به میزان چشمگیری از گستردگی و طولانی شدن داستانها و حکایات کاسته، همین امر سبب شده تا خوانندگان از مطالعه‌ی حکایات ملول نگردند.

گفت‌وگو

در اصطلاح ادبیات داستانی «گفت‌وگو به معنی مکالمه و سخن گفتن با هم است که در داستان - های منظوم و منثور کاربرد گسترده‌ای دارد. گفتاری را که میان شخصیت‌ها و قهرمانان یا به صورت مبسوط‌تر و آزادانه‌تر در ذهن یکی از شخصیت‌ها و قهرمانان در هر اثر ادبی واقع می‌شود، گفت‌وگو نامیده می‌شود» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۴۶۶). گفت‌وگو از عناصر مهم داستان است؛ زیرا در ضمن آن شخصیت‌ها معرفی می‌شوند. شکل ویژه‌ی بیان و طرز گفتار هر کس، نشان‌دهنده‌ی اکثر ویژگی‌های فردی اوست؛ به همین جهت از سایر عناصر داستانی تأثیرگذارتر است و کارآمدی بیشتری دارد و «چون حالت ایستا و ثابت ندارد، پویایی آن به داستان تحرک و طراوت می‌بخشد» (همان: ۴۶۵). گفت‌وگو در آثار معاصر دارای ویژگی‌های مختلف و کارکردهای متنوعی است. برخی از این ویژگی‌ها که تقریباً در حکایات گلستان نیز مشهودند عبارتند از:

- (۱) «گفت‌وگو تنها به عنوان آرایش و زینت داستان به کار نمی‌آید؛ بلکه عمل داستانی را در جهت معینی پیش می‌برد؛ (۲) با ذهنیت شخصیت‌های داستان هماهنگی دارد و با موقعیت‌های اجتماعی و علاقه‌های شخصی آن‌ها در تناقض نیست؛ (۳) احساس واقعی بودن داستان را به خواننده القا می‌کند، بی‌آن‌که واقعی باشد؛ (۴) افکار منتقل شده‌ی میان شخصیت‌ها را ارائه می‌کند تا فعل و انفعالات، امیال و ویژگیهای درونی و خلقی افراد را به نمایش بگذارد؛ (۵) انتخاب واژه‌ها، کوتاهی و درازی جملات، آهنگین کردن کلمات، ویژگی گفتاری گویندگان مختلف است؛ (۶) از ویژگی‌های گفت‌وگوی کامل آن است که سه خصوصیت جسمانی، روانی و اجتماعی را به نمایش می‌گذارد» (نقل با تلخیص و تصرف از همان: ۴۷۲-۴۷۱)

پیکره‌ی اصلی و شالوده‌ی همه‌ی داستان‌ها معمولاً از شخصیت‌ها و گفتار و خصوصیات آن‌ها تشکیل می‌یابد؛ لذا «گفت‌وگو» از جمله ابزارهایی است که در امر شخصیت‌پردازی به کار می‌رود و از این نظر یکی از دشوارترین فنون داستانی به شمار می‌آید» (آلوت، ۱۳۶۸: ۵۰۷) درعین حال گفت‌وگو جزو انفکاک‌ناپذیر شخصیت‌های داستانی است، «در گفت‌وگو همواره چیزی اتفاق می‌افتد» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۴۶۵) به همین دلیل خود می‌تواند مهم‌ترین عنصر داستانی نیز باشد، البته توجه به این نکته ضروری می‌نماید، زیرا که شیوه‌ی کاربرد عنصر گفت‌وگو در قالب‌های مختلف داستانی، متفاوت است. به این معنی که «در قصه‌های قدیم فارسی، گفت‌وگو، جزء روایت قصه است یعنی تابع قانون و قاعده‌ی خاصی نیست و از لحاظ نگارش حد و رسمی ندارد» (داد، ۱۳۷۸: ۲۵۴) همچنین «گفت‌وگوهای شخصیت‌ها یا قهرمان‌های قصه به دنبال روایت قصه می‌آید. و جزو پیکره‌ی روایت قصه است و از خود استقلال ندارد» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۴۶۶) از همین رو در قصه‌ها و حکایات قدیمی، اغلب گفت‌وگوها شکل و شیوه‌ای یکسان دارند و بین گفتار شخصیت‌ها تفاوتی وجود ندارد و همه تا حدودی به یک سبک و سیاق سخن می‌گویند. به صراحت می‌توان گفت که نخستین و مهم‌ترین وسیله‌ی ارتباط و تعامل انسانها در طول تاریخ، گفت‌وگو بوده است و آن یکی از اجزای اصلی و مهم زندگی تلقی می‌شود، زیرا «مردم، فعل و انفعالات، افکار و احساسات درونی، نیات، انگیزه‌ها، و طرز تفکر خویش را از خلال گفته‌های خود بروز می‌دهند؛ گفت‌وگو همچنین ابعاد مختلف اخلاقی، روانی، رفتاری، جسمانی، و اختصاصات طبقاتی و عقاید مذهبی شخصیت‌ها را منعکس می‌سازد» (نقل با تلخیص از یونسی، ۱۳۸۲: ۳۵۲-۳۴۷)

عنصر گفت‌وگو در گلستان

هدف از گفت‌وگو، سخنانی است که سعدی بر زبان شخصیت‌ها جاری می‌کند. وی با استفاده از این ابزار و ظرفیت زبانی به شخصیت‌ها فرصت می‌دهد تا خصلت‌ها و عقاید خویش را بیان کنند. سعدی برای این که به جذابیت، گیرایی و پویایی و همچنین تأثیر و نفوذ اخلاقی حکایاتش بیفزاید آنها را با گفت‌وگوهای متناسب با وقایع و رویدادها آراسته، از همین روی گاه حجم گفت‌وگو در حکایات افزونی می‌گیرد و تقریباً بیش از نیمی از حکایت و گاه همه‌ی آن را به خود اختصاص می‌دهد. این میزان کاربرد و گستره‌ی وسیع این عنصر بیانگر اهمیت آن در گلستان است و نقش بارز و مهم آن، معرفی و نمایاندن شخصیت‌هاست که البته این بعد از گفت‌وگو، همواره ملحوظ نظر سعدی نیست و گاهی موارد نیز کاملاً به فراموشی سپرده می‌شود و او خود از زبان اشخاص داستان سخن می‌گوید؛ زیرا «در گذشته زبان حکایت، بر اساس نحوه‌ی زندگی و بینش تک‌تک اشخاصی که در حکایت وجود داشتند، مشخص نمی‌شد. پادشاه و گدا و امیر و غلام و ... با زبانی حرف می‌زدند که زبان خود

آنها نبود، بلکه زبان مشخص و معین خود نویسنده بود که به تک تک اشخاص بدون در نظر گرفتن طبقه، روحیه، سرشت و موقعیت آنها تحمیل می شد» (نقل با تلخیص از براهنی، ۱۳۶۲: ۳۸-۳۹) لذا در مواردی در گلستان مشاهده می شود که گفت و گو، تأثیری در شخصیت سازی ندارد. در حالی که «گفت و گوی خوب حتماً باید در داستان، نقش داشته باشد» (نوبل، ۱۳۸۵: ۴۹) البته سعدی نیز در مواردی چند سعی نموده گفت و گو را در خدمت داستان پردازی به کار گیرد؛ زیرا «زبان هر شخصی قسمتی از شخصیت و هویت وی را می سازد» (نقل با تلخیص از براهنی، ۱۳۶۲: ۳۹) و البته وی غالباً سعی داشته نثر حکایات را گیراتر و پویاتر نماید، گاه رویدادها را با گفت و گوها درآمیخته است، زیرا در داستان نویسی جدید، برآنند که گفت و گوی شخصیت ها، باعث پویایی، تحرک و قوی شدن نثر می گردد، به نحوی که گاه حجم گفت و گو نیمی از عمل داستانی و همچنین حجم زیادی از حکایات را به خود اختصاص می دهد؛ اما هدف سعدی در گفت و گو، غالباً شخصیت پردازی نیست بلکه تنها بر موضوع گفت و گو تأکید می کند. شخصیت های حکایات او در بسیاری از موارد شخصیت های اصلی و حقیقی نیستند، زیرا زمانی که تک تک حکایات را به صورت جداگانه و جزئی تر بررسی می کنیم، خواهیم دید که تنها در چند مورد محدود و انگشت شمار است که گفت و گو با منش شخصیت ها مناسبت و همخوانی دارد و در اکثر موارد، وی در گفت و گوی شخصیت ها دخل و تصرف کرده است. انگیزه های اعمال و گرایش نهانی اشخاص، چندان بر خواننده آشکار نمی شود، از همین رو غالباً میزان تناسب گفتارها با منش شخصیت ها اندک است؛ هر چند که در داستان پردازی نوین معتقدند که «در شیوه ی گفت و گو تجربه ی درونی و عاطفی شخصیت، غیر مستقیم نقل می شود و خواننده به لایه ی زیرین ذهن شخصیت، هیجانات و احساسات وی دست می یابد» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۴۷۹) این امر در صورتی تحقق می پذیرد که شخصیت ها با توجه به منش و سطح دانش و معلومات و میزان آگاهی و همچنین بر حسب اطلاعات خویش سخن بگویند. این در حالی است که «قهرمان های قصه، همه یک جور حرف می زنند، از شاه و وزیر گرفته تا عیارها، سپاهی و مردم عادی و ... هیچ گونه افتراقی میان صحبت های آنان نیست» (همان: ۴۶۸) در حکایات گلستان غالباً تمام افراد اعم از شاه، وزیر، شیخ و درویش به یک زبان یعنی همان زبان راوی با هم سخن می گویند و از خود استقلال شخصیت ندارند؛ زیرا سعدی در موارد بسیاری گفت و گوها و رویدادها را روایت می کند و بسان ناظری است که از زیرو بم تمام حوادث با خبر است، برای پیش گیری از این موضوع، وی گاهی شیوه ی نقل و روایت را کنار گذاشته، شخصیت ها را به گفت و گو و می دارد و سعی می کند شخصیت ها با نوع گفتارشان، خود را به خواننده بشناسانند و بدین طریق به روند رویدادها و ماجراها و پیشبرد داستان کمک می کند و بدین وسیله، تا حدودی گفتار و رفتار و خلیات شخصیت ها را به نمایش می گذارد.

زیرا گفت‌وگو یکی از ابزارهای غیرمستقیم یا نمایشی است که در آن نویسنده به شخصیت فرصت می‌دهد که از طریق گفت‌وگو به بیان عقاید و اوصاف خویش پردازد و البته این گونه شخصیت‌پردازی در ذهن خواننده ماندگارتر است؛ زیرا «دریافت حسی خواننده‌ی داستان از جنبه‌های مختلف یک شخصیت در حال گفت‌وگو به تناسب موضوعی که بیان می‌شود، قوی‌تر از دریافت حسی او از توصیف همان شخصیت است. یعنی خواننده‌ی داستان، شخصیت به حرف آمده را روشن‌تر می‌بیند» (رضی، ۱۳۸۵: ۳۳) سعدی در هر ۲۵ حکایتی که به معرفی خصال و شخصیت شاهان می‌پردازد تنها افعال و حوادثی را که در گذشته اتفاق افتاده را روایت می‌کند گذشته را گزارش می‌کند که ژرارژنت از این قسم روایات، به روایت غیابی یا گذشته‌نگر تعبیرنموده است [۱]. به تعبیر دیگر، در این مجموعه که مورد نظر ماست سعدی، فقط اخبار، اقوال و رویدادها و وقایع گذشته را گزارش می‌کند؛ از این رو در تمام حکایات آن، واژه‌ی «گفت» تکرار می‌گردد، بدین وسیله مخاطب درمی‌یابد که تمام ماجراها و رویدادها به زمان گذشته مربوط است. حکایت، فرمی روایات‌گونه به خود می‌گیرد، در حالی که «گفت‌وگو باید در خدمت کلیت داستان قرار گیرد، چه گفت‌وگو، جذاب‌ترین و مناسب‌ترین شیوه برای دادن اطلاعات مشخص به خواننده است» (بیشاب، ۱۳۸۳: ۲۳۷) گاهی موارد در گلستان، این قاعده رعایت می‌گردد و او اشخاص داستان را تنها به جهت اطلاع رسانی و گزارش به گفت‌وگو وامی‌دارد.

گفت‌وگو اقسامی دارد؛ نویسندگان غالباً از دو گونه گفت‌وگو در داستان‌های خود استفاده می‌کنند: «گفت‌وگویی که فکر و اندیشه‌ی شخصیت را مستقیماً ارائه می‌کند و دوم: داستان‌هایی که بیشتر جنبه‌ی نمایشی دارد و افکار و اندیشه‌ها و منظور نویسنده را به‌طور غیرمستقیم بیان می‌کند» (داد، ۱۳۸۷: ۲۵۴) سعدی این الگو را در غالب حکایات رعایت می‌کند، گاهی خود شخصاً و مستقیماً به بیان ویژگی‌ها و توصیف شخصیت‌ها می‌پردازد و گاهی این امکان را برای شخصیت‌ها فراهم می‌کند تا با استفاده از طرق مختلف گفت‌وگو که غالباً نیز دوطرفه است، اوصاف، عقاید و نظریات خویش را بیان کنند و به وسیله‌ی گفت‌وگو در امر شخصیت‌پردازی سهیم گردند. گفت‌وگو در گلستان، عنصری مهم و اساسی تلقی می‌گردد؛ زیرا که از مجموع ۱۷۹ حکایت در گلستان، تنها در یازده حکایت است که هیچ گفتاری وجود ندارد و ۱۶۸ حکایت دیگر دربردارنده‌ی گفت‌وگوست، هرچندگاهی به میزان خیلی جزئی و اندک؛ این میزان گسترده نشانگر این است که سعدی، از نقش این عنصر مهم در داستان به‌خوبی واقف بوده، بدین وسیله نیز سعی نموده تا شخصیت قصه‌ها را ملموس‌تر، واقعی‌تر، زنده‌تر و عینی‌تر مجسم سازد. زیرا «هنگامی که مطالب از زبان اشخاص وبه صورت مکالمه میان آن‌ها بیان می‌شود، زنده‌تر از بیان خطابی و یکسویه خواهد بود، زیرا در مکالمه،

اندیشه‌ها به گونه‌ای ناگزیر، نتیجه‌ی برخورد لفظی میان اشخاص است و راوی در آن نقشی ندارد، ولی در تک‌گویی، اندیشه‌ها به صورت یک‌جانبه، مستقیم و تحمیلی به خواننده القا می‌شود» (اخلاقی، ۱۳۷۶: ۱۳۳).

انواع واقسام مختلف گفت‌وگو در گلستان وجود دارد، طبق تعریف میرصادقی گفت‌وگو در چند دسته جای می‌گیرد: «گفت‌وگو ممکن است میان دو شخصیت صورت گیرد یا فقط در ذهن شخصیت واحدی تحقق پیدا کند، در این صورت تک‌گویی نامیده می‌شود» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۴۸۰). در این مجموعه از حکایات که به بررسی و کاوش سخنان شاهان می‌پردازیم، انواع گفت‌وگو از جمله دوطرفه، چندطرفه و همچنین تک‌گویی، وجود دارد. از مجموع ۲۵ حکایت، ۱۷ حکایت یعنی ۶۸ درصد حکایات، دارای گفت‌وگوی دوطرفه است؛ در ۷ حکایت یعنی ۲۸ درصد، گفت‌وگوها چندطرفه است، یک مورد یعنی ۴ درصد نیز از نوع یک‌طرفه یا مونولوگ است.

مونولوگ یا تک‌گویی

«مونولوگ صحبت یک نفره‌ای است که اگر مخاطب داشته باشد به آن تک‌گویی می‌گویند و اگر مخاطب نداشته باشد و شخصیت‌ها در خلوت با خود سخن بگویند، تک‌گویی درونی و حدیث نفس نامیده می‌شود» (انوشه، ۱۳۸۱: ۴۰۱) همچنین در «تک‌گویی فرض بر این است که مخاطبی وجود ندارد و گویی راوی در محیطی تنها با خود می‌اندیشد و نویسنده، اندیشه‌ها و تخیلات او را در همان حال از ذهن او برمی‌گیرد» (مستور، ۱۳۸۶: ۴۳-۴۴) البته تک‌گویی با حدیث نفس تفاوت‌هایی دارد، از جمله این که در حدیث نفس، شخصیت از وجود مخاطبین بی‌خبر است، زیرا که وی عقاید و افکار خود را بازگو می‌کند یعنی خویشتن را مخاطب قرار داده، با خود با صدای بلند سخن می‌گوید، اما در تک‌گویی، عقاید، اندیشه‌ها و تفکرات شخصیت بارز و نمایان می‌گردد، در حالی که این افکار هنوز بر زبان جاری نشده و به گفتار درنیامده است و اساساً مخاطبی ندارد.

سعدی با توجه به تنوع گفت‌وگوها، از تک‌گویی به میزان خیلی اندک بهره برده و همواره برای سخنان و گفته‌های خویش، مخاطبی در نظر می‌گیرد، این امر به ارزش و اعتبار کار وی می‌افزاید. البته در داستان‌نویسی معاصر نیز بر این امر تاکید جدی و اساسی می‌شود، زیرا که «مونولوگ نوعی از تک-گفتار است که نسبت به پاسخ دیگران ناشنواست، در حالی که گسترش زبان و ایجاد معنا را فقط در مناسبت میان افراد یعنی گفت‌وگو و مکالمه می‌توان ساخت» (فلاح، ۱۳۸۷: ۸۴) اما برخی از صاحب‌نظران معتقدند که «لازمه‌ی گفت‌وگو میان دو طرف، احتمال حضور فیزیکی مخاطب در گفت‌وگو نیست. وقتی هم مخاطب حضور نداشته باشد، گوینده با مخاطبی فرضی سخن می‌گوید و معمولاً در این حال گفتار از طریق نوشتار به مخاطب منتقل می‌گردد» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۱۰۹) افزون بر

این، باختین نیز معتقد است «حتی تک‌گفتار هم در حکم آفرینش مکالمه است با مخاطبی غایب» (احمدی، ۱۳۷۵: ۱۰۸)

با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت که سعدی به عنصر گفت‌وگو توجه خاصی دارد و این تکنیک زبانی، جایگاه ویژه‌ای در گلستان دارد، همین امر سبب شده که این اثر، از شکل تک‌گفتار خارج گردد؛ زیرا معاصران، بر این باورند که گفت‌وگو، یکی از ابزارهای شخصیت‌پردازی به شمار می‌رود، سعدی نیز کمابیش از آن برای این منظور استفاده نموده است.

زاویه‌ی دید

زاویه‌ی دید به عنوان عنصری مهم در ساختار داستان مطرح است، انتخاب زاویه‌ی دید مناسب نیز اهمیت بسزایی در داستان‌نویسی دارد، زیرا انتخاب درست و مناسب آن بر سایر عناصر داستانی و از جمله گفت‌وگو تأثیر می‌گذارد.

در این مجموعه که سعدی از شاهان سخن می‌گوید، در ۲۲ حکایت یعنی ۸۸ درصد از زاویه‌ی دید بیرونی یعنی سوم شخص به بیان حکایات می‌پردازد، در این دیدگاه از بیرون به توصیف آدم‌ها و وقایع پرداخته می‌شود، «در این‌گونه روایت که از قدیمی‌ترین شکل روایت است و معمولاً به قصه‌های کهن اختصاص دارد، راوی بر همه چیز آگاهی دارد، در این‌جا معمولاً فعل به گذشته است و راوی از همه‌ی زوایا، حوادث و آدم‌ها را می‌بیند و به همه چیز دید کلی دارد» (نقل با تلخیص و تصرف از یونسی، ۱۳۸۲: ۱۰۴) و در ۳ مورد یعنی ۱۲ درصد، از زاویه‌ی دید درونی یعنی اول شخص استفاده کرده است. در حکایاتی که از زاویه‌ی دید سوم شخص روایت شده، راوی غالباً شخصیت‌ها، خصوصیات اخلاقی و روانی و در برخی موارد نیز ایده‌ها، عقاید، احساسات و افکار آنان را گزارش نموده، گاهی نیز به میزان خیلی جزئی، شخصیت‌ها و رفتارشان، رویدادها و اتفاقات رخ داده را تفسیر می‌کند.

شخصیت

یکی از نیازهای اساسی زندگی اجتماعی، لزوم ایجاد ارتباط با دیگران است که این ضرورت نیز بر مدار گفت‌وگو می‌چرخد. این امر باعث شکل‌گیری و به تبع آن تکوین حیات اجتماعی و همچنین پی‌ریزی جوامع بشری گردید. زیرا «گفت‌وگو، جزء لاینفک اشخاص است، به همین دلیل ذهنیات و طرز تفکر مردم از خلال گفته‌هایشان محرز و نمایان می‌گردد؛ علاوه بر این، گفت‌وگو ویژگی‌های «تبیی» گوینده را آشکار می‌سازد» (نقل با تلخیص از یونسی، ۱۳۸۴: ۳۵۶) این در حالی است که سعدی جز در مواردی اندک به شخصیت‌پردازی توجه چندانی نمی‌کند، زیرا وی غالباً به نتایج اخلاقی و تربیتی نظر دارد، از همین رو اشخاص داستان او غالباً به عنوان نمونه‌ی نوعی و به تعبیر دیگر به

صورت تیپ‌ها و گروه‌های اجتماعی مطرح‌اند، به همین جهت اکثر شخصیت‌ها در حکایات نام خاص ندارد و عموماً از آنها با القاب و عناوین کلی نظیر ملک، حاکم، شاه و ... یاد می‌شود. این موضوع حتی در معرفی شاهان نیز ملاحظه می‌شود، در این قسمت تنها از نام ۶ پادشاه سخن به میان آمده است که از جمله در حکایت ۱۱، باب ۱ از حجاج یوسف؛ در حکایت ۳۴، باب ۱ از هارون الرشید؛ حکایت ۴۱، باب ۱ از اسکندر رومی؛ در حکایت ۵، باب ۳ از اردشیر بابکان؛ حکایت ۸، باب ۱ از هرمز و حکایت ۱۹، باب ۱ از انوشروان سخن رفته است. این موارد نشان بی‌توجهی و عدم تمایل سعدی به شخصیت‌پردازی را جلوه‌گر می‌سازد و از آن‌جا که سعدی غالباً در مورد اشخاص با کلی‌گویی سخن می‌گوید، به خلیات، احوال درونی، عقاید، دیدگاه‌ها و خصوصیات اخلاقی هر یک از اشخاص معین نمی‌توان چندان پی‌برد؛ از این‌گذر تنها می‌توان اوصاف و خصال کلی هر طبقه و در این‌جا به‌طور اخص ویژگی‌های شاهان را استنباط نمود.

در این مجموعه‌ی مورد بحث و بررسی، حکایات گلستان از نظر تعداد شخصیت‌ها در دو دسته می‌گنجد؛ به این معنی که ۲۲ حکایت یعنی رقمی معادل ۸۸ درصد از دو شخصیت و ۲ حکایت یعنی ۸ درصد از سه شخصیت تشکیل یافته و تنها یک حکایت است که ۴ شخصیت داستانی دارد یعنی رقمی معادل ۴ درصد. این آمار و ارقام حاکی از آن است که اکثر حکایات گلستان در این بخش، فرم و ترکیب ساده‌ای دارد و غالباً از دو شخصیت و یک گفت‌وگو و گاهی نیز از چند گفت‌وگوی کوتاه و جزیی تشکیل می‌یابد؛ زیرا سعدی از فرآیند گفت‌وگو بیشتر دیدگاه‌ها و نظریات مورد نظر خویش را تبیین و تفسیر می‌کند به همین جهت از خلال غالب حکایات، به دنبال نتایج اخلاقی، اجتماعی و تربیتی بوده، از همین روی شخصیت‌ها نیز در روند حکایات، غالباً دیدگاه‌ها، افکار و ایده‌آل‌های مدینه‌ی فاضله‌ی وی را منعکس می‌سازند؛ به همین جهت، اکثر آن‌ها در گفتار، از خود استقلال ندارند؛ و آن‌چه بیان می‌دارند، اندیشه‌ای برخاسته از ذهن و ضمیر سعدی است، اما در مجموع می‌توان گفت میزان و حجم گفت‌وگو در حکایات بسیار گسترده و چشمگیر است، هرچند که اشخاص داستان، هویت و شخصیت مستقلی ندارند، زیرا که همه‌ی آن‌ها به یک سبک و سیاق گفت‌وگو می‌کنند، به همین دلیل تنها براساس گفت‌وگو نمی‌توان شاهان را از صوفیان، رعیت یا از وزرا تفکیک کرد. زیرا با وجود گستره‌ی وسیع گفت‌وگو در قصه‌های فارسی، اشخاص آن فاقد تشخص زبانی هستند و از این لحاظ، تفاوت چندان‌ی بین زبان و لحن گفت‌وگوهای قهرمانان از شاه یا وزیر وجود ندارد. به همین جهت یکی از تفاوت‌هایی اصلی داستان‌های جدید با حکایات کهن را همین امر قلمداد می‌کنند؛ معاصران نیز بر این باورند که داستان‌نویسی جدید انقلابی در هنر ایرانی است، زیرا که همه‌ی شخصیت‌ها به زبان واحدی سخن نمی‌گویند و هر فردی متناسب با مقام و موقعیت

اجتماعی خویش سخن می گوید و دیگر نویسنده، به جای همه با لحن و زبانی واحد تکلم نمی کند. بر طبق همین قاعده و اصل کهن، ملاحظه می شود که در گلستان، شاهان از دیگر اقشار جامعه، از لحاظ کلامی قابل تفکیک و تمایز نیستند و تنها براساس گفتار نمی توان آن ها را از دیگر طبقات اجتماعی تمییز داد. بر همین اساس جامعه ای که سعدی در گلستان به تصویر می کشد از فرم و شکلی ثابت و پایدار برخوردار است، وی در فرآیند شخصیت پردازی، قانون نسبیت را کنار می گذارد، مطلق می بیند و مطلق نیز گزارش می کند. و حاصل بینش خویش را به وضوح، بارز و نمایان می سازد، لذا اشخاص حکایاتش، مطلق و تک بعدی اند. به بیان دیگر هر پدیده ی اجتماعی در گلستان، غالباً یک- بعدی است و اگر شخصیتی در نهایت پیچیدگی نیز باشد به زعم سعدی، موجودی دو بعدی خواهد شد البته باید گفت سعدی، این مطلق اندیشی و مطلق گرایی را در مورد سایر اقشار جامعه نیز ملحوظ نظر دارد؛ زیرا که همه ی شخصیت ها علی الخصوص شاهان در گلستان رفتارها و کردارهای ثابت و بدون تغییر دارند، یعنی یا نیکند و برخوردار از منش والای انسانیت و در نتیجه مظهر کمالند و حسن، یا انسانی پلیدند و مظهر تباهی و صاحب طبعی منفور و ناخوشایند. این قانون نانوشته در گلستان کم کم به شکل عرف و یک هنجار اجتماعی درمی آید و شکلی عمومی و کلی به خود می گیرد، زیرا این مطلق گرایی وی، در خصوص همه ی تیپ ها و گروه های اجتماعی صادق است و او این تک بعدنگری را در خصوص سایر اقشار جامعه نیز لحاظ می کند و به این ترتیب آن را قاعده ای عمومی و فراگیر می سازد. زیرا «نویسنده می تواند شخصیت خود را به عنوان «یک تیپ» انتخاب کند و ممکن است رفتار «یک فرد» را با آن ها داشته باشد و ممکن است تیپ را انتخاب کرده و او را همان طور که هست، نشان دهد. هر تپیی موقعی که وارد قصه می شود، با خود وسواس ها، احساس ها، و اندیشه های طبقه ی خود را به همراه می آورد و وارد قصه می کند. نویسنده ممکن است با این تیپ ها، دو رفتار مختلف داشته باشد؛ نخست این که آنها را همان طور که هستند از داخل قصه عبور دهد و دوم این که آن ها را طوری در برابر تیپ های دیگر قرار دهد که دگرگونی نسبی و یا کامل حاصل کنند» (نقل با تلخیص از براهنی، ۱۳۶۲: ۲۹۱-۲۹۰) براساس این قاعده ی کلی که سعدی در ترسیم و تجسیم شخصیت ها به ویژه شاهان در پیش می گیرد، در نگاه اول هویت آنان غالباً مبهم و پوشیده می نماید، شخصیت ها علی الخصوص شاهان در طول حکایات چندان تحولی ندارند و غالباً اشخاص ساده و ایستایی هستند. به همین جهت، سعدی در مقابل هر شاه عادل و باانصاف، از شاهی ظالم و ستمگر یاد می کند، سپس استادانه حکیم یا صاحب دلی را در بطن حکایت خلق می کند و او را در شخصیتی دیگرگونه و چه بسا در لباسی متفاوت از سایر گروه ها مجسم می سازد و پس از خلق وی، سخنان خود را از زبان او بیان می کند و عموماً از این طریق، به نتیجه ی مطلوب و مورد نظر خویش دست می یابد.

اگر در حکایتی، از درویشی فرهیخته و وارسته سخن می‌گوید، در حکایتی دیگر از درویشی وابسته به قدرت و مادی‌گرا و دنیاجو یاد می‌کند. بر همین اساس، هر بعد از زندگی فردی و اجتماعی افراد، به-ویژه شاهان را می‌توان به دو جنبه‌ی نیک و بد یا سیاه و سپید تقسیم نمود. مشاهده‌ی تصویر انسان چندبعدی از شاهان، هرچند بعید نیست اما قدری دشوار و دست‌نیافتنی و دیریاب به نظر می‌آید. با همه‌ی این اوصاف ملاحظه‌ی کردارها و گفتارهای متناقض و متباین از شاهان، چندان غریب نیست و آنچه در گلستان از آن با عنوان گفت‌وگو یاد می‌شود، غالباً سخنان حکیمانه و خردمندانه‌ای است که حاوی نکات تربیتی و پندهای اخلاقی و حکمی است که از سوی فاضلان و فرزندان که مقام و موقعیت ممتازی دارند بیان می‌گردد و گفت‌وگو به معنی آنچه امروزه از آن با عنوان مکالمه و دیالوگ تعبیر می‌شود، در آن کمتر جریان دارد؛ زیرا «حکایت، عموماً به منظور طرح نکته‌ای اخلاقی یا اجتماعی یا صرفاً عملی بازگو می‌شود. ماجرا و زنجیره‌ی حوادث چنین داستانی معمولاً ساده، کوتاه و فاقد عناصر غیرمنتظره است، حکایت مختصر و مفید، از حاشیه‌پردازی و رنگ‌آمیزی صحنه‌ها پرهیز می‌کند. امور و حوادث پیش از آن که فرصت انکشاف پیدا کنند و جوانب آن مشخص و معین شوند، خاتمه می‌یابند. داستان، با خود حادثه و بدون مقدمه‌چینی و آماده ساختن خواننده شروع می‌شود اما از جزئیات حوادث زندگی روزمره در آن خبری نیست. حکایت در راستای طرح یک پیام نگاشته می‌شود» (نقل با تلخیص از محمودیان، ۱۳۸۲: ۸۰-۷۸)

طبقه‌بندی اوصاف شاهان با توجه به گفت‌وگوها

در ۲۵ حکایت، از پادشاهان (ملوک عجم و عرب) سخن رفته است که در اکثر این حکایات، شاهان، غالباً یکی از اصلی‌ترین طرفین مکالمه محسوب می‌شوند. این مجموعه‌ی نسبتاً بزرگ، به دسته‌های کوچکتری نیز قابل تقسیم است که تقسیم‌بندی آن به شرح ذیل است:

بالاترین میزان گفت‌وگوی شاهان، با قشر درویشان و به اصطلاح اهل معرفت است که ۸ مورد یعنی رقمی معادل ۳۲ درصد از کل گفت‌وگوها را به خود اختصاص داده است که این رقم گسترده، نشان عنایت و توجه ویژه و به تبع آن ارتباطات کلامی و گفتاری گسترده‌ی شاهان با درویشان است و بالعکس رابطه‌ی کلامی و توجه درویشان به شاهان و درباریان را متجلی می‌سازد. بعد از آن، بیشترین میزان گفت‌وگوها، به مکالمه‌ی شاهان با وزیران اختصاص دارد و ۶ مورد یعنی ۲۴ درصد از حجم گفت‌وگوها را به خود اختصاص داده است؛ زیرا وزراء، در زمره‌ی مهم‌ترین مشاوران مملکت و خود شاه بودند؛ لذا این نوع گفت‌وگو نیز درصد بالایی از کل گفت‌وگوهای شاهان را به خود اختصاص داده است. سپس به ترتیب از رقم این گفت‌وگو با سایر گروه‌ها و طبقات اجتماعی کاسته می‌شود که به ترتیب از این قرار است: در ۳ حکایت طرف گفت‌وگوی شاه مشخص نیست و با ضمایر

و اسم‌های مبهم مانند «کسی» به آنان اشاره شده است، در ۲ حکایت، شاه و غلام گفت‌وگو می‌کنند، در یک حکایت، شاه با فرزند خویش سخن می‌گوید. یک حکایت به گفت‌وگوی شاه با یکی از جلسا اختصاص دارد. در یک حکایت، شاه با فردی بی‌گناه صحبت می‌کند که دستور قتل وی توسط قاضی صادر شده است، صدور این دستور ناعادلانه به جهت حفظ تندرستی و مصون ماندن شاه از بلا و بیماری است؛ در یک مورد، شاه با قاضی و در یک مورد، شاه با فردی فاضل و اندیشمند و یک مورد نیز شاه با حکیم گفت‌وگو می‌کند. حال پس از مطالعه و بررسی تک‌تک حکایات، بارزترین اوصاف و خصال آنان را با توجه به میزان و نسبت هریک از نیک به بد ذکر می‌کنیم:

در آغاز گفته شد که سعدی با عنصر گفت‌وگو آشنایی داشته و در اکثر قریب به اتفاق حکایات نیز از آن بهره برده است. وی با استفاده از این تکنیک زبانی، از گستردگی و طولانی شدن حکایات خویش می‌کاهد و بیشتر برآن است که از خلال این حکایات نکات مورد نظر خویش را بیان کند زیرا «مسائل مطرح در حکایت هم‌ام مسائل مطرح در زندگی روزمره است، زیرا حکایت با افسانه‌پردازی و تخیل آزاد بیگانه است و طرح مسائل در آن سریع و اتفاقی است» (نقل با تلخیص از همان: ۷۹-۷۸) وی غالباً با استفاده از این عنصر خصال، اندیشه‌ها و باورهای مثبت و منفی شخصیت‌ها را به تصویر می‌کشد. هرچند که در موارد بسیار زیادی در گفت‌وگوی شخصیت‌ها دخالت نموده، علی‌الخصوص این که برخی از اوصاف نیک و پسندیده را خوشبینانه به شاهان نسبت می‌دهد، اگرچه که برخی از این خصال با توجه به محاسبات انجام گرفته، ویژگی حقیقی آنان است و به‌طور قطع می‌توان گفت که سعدی دخالتی در آن‌ها ندارد. اما میزان دخالت او در اکثر حکایات به وضوح مشهود است. از آن‌جا که وی از خلال هر مکالمه‌ای نکته‌ای را می‌جسته لذا از هر حکایتی یکی از ویژگی‌های شاهان آشکار می‌گردد. بارزترین این ویژگی‌ها عبارتند از:

بخشنده‌گی و سخاوت که میزان این خصلت در شخصیت شاهان ۱۶ درصد است و میانگین حاصل از صفات مثبت ۱۰ درصد است، لذا این صفت یکی از اصلی‌ترین صفات مثبت در شخصیت شاهان است، آنان در این بخش با سخنان خویش این وصف حقیقی خویش را هویدا می‌سازند.

از دیگر صفات آنان علاقه‌مندی به ایجاد ارتباط با درویشان است که میزان آن ۱۲ درصد است این نیز یکی دیگر از اوصاف حقیقی و اصلی است که سعدی هیچ دخل و تصرفی در این جنبه از وصف آنان ندارد و آنان با گفت‌وگو این خصلت خویش را آشکار می‌سازند. این قسمت از سخنان شاهان به وضوح ارادت قلبی آنان را نمودار می‌سازد زیرا آنان اگرچه از مقام و موقعیت ویژه‌ای برخوردار بودند اما این نیاز را در درون جان و فطرت خویش احساس می‌کردند که با یک منبع عرفانی که با خدا اتصال بیشتری دارد در ارتباط باشند؛ همچنین راغب بودند که عابدان و پارسایان در هنگام اوج

مناجات و انجام طاعات از ایشان یاد کنند. از این عمل آنان شمه‌ای از خدادوستی و خداجویی‌شان محرز می‌گردد، زیرا این نیاز که پادشاهان در خود احساس می‌کنند تا پارسایان آنان را هر از گاهی یاد آورند به خاطر همان حسّ حقیقت‌جویی نهفته در فطرت انسان‌هاست، زیرا این گروه به‌زعم خویش عابدان و زاهدان را به خدا نزدیک‌تر می‌دانستند. با توجه به آمار حاصله می‌توان گفت که شاهان فطرتاً انسان‌هایی خداجو بوده‌اند و اعتقاد به نکوکاری زاهدان به‌عنوان قشری مذهبی از عقاید قلبی و اصلی‌شان محسوب می‌شد. در معرفی این خصال سعدی به‌درستی و روشنی از ظرفیت‌های عنصر گفت‌وگو بهره گرفته است و توانسته اصل مطلبی را که قصد داشته با گفت‌وگوی شخصیت‌ها به خواننده انتقال دهد و توانسته گفت‌وگو را در خدمت شخصیت‌پردازی و شناسایی خصال شاهان به کار گیرد و هیچ دخالتی در گفت‌وگویشان نکرده است و هریک از شخصیت‌ها از خلال گفتارشان خوشتن را معرفی می‌کنند و این بعد از هویت و ویژگی خود را به وضوح نمایان می‌سازند. سعدی در این‌جا تنها به‌عنوان راوی سوم شخص از بیرون بر ماجرا احاطه دارد؛ حکایت را نقل می‌کند و گاهی شخصیت‌ها را به سخن وامی‌دارد. گاهی نیز شخصیت‌های حکایات را افرادی حقیقی از تاریخ چون انوشیروان، هرمز، حجاج، و... تشکیل می‌دهند، شخصیت آنان در اکثر موارد نه کاملاً حقیقی است و نه کاملاً تخیلی و دست‌ساخته‌ی تفکر سعدی؛ در چنین حکایتی تاریخی یکی از مضامین اصلی است و به دنبال آن شخصیت تاریخی این افراد نمود می‌یابد که تا حدودی خود آن شخصیت هم هست و هم نیست، اما «این دخل و تصرف در شخصیت‌های تاریخی به معنای بی‌حرمتی و ارائه‌ی تصویری کاذب از آنان نیست، زیرا هرگونه تلقی ما از ایشان نوعی داستان برآمده از تخیل است» (متس، ۱۳۸۶: ۲۲۲) یکی از اوصافی که سعدی برای شاهان قائل شده، داشتن عدل و انصاف است اما آمار و ارقام موجود حاکی از آن است که سعدی عدالت و دادگری را از جانب خویش به شاهان الصاق کرده است و این خصلت مناسبت نسبی با شخصیت آنان دارد، زیرا که میزان آن در سرشت شاهان ۸ درصد است و با میانگین محاسبه شده اندکی فاصله دارد، زیرا معیار مطابقت و هماهنگی هریک از صفات با توجه به میانگین سنجیده می‌شود و اگر میزان صفتی از سطح میانگین پائین‌تر باشد میزان دخالت سعدی را آشکار می‌سازد.

یکی دیگر از ویژگی‌های برجسته و مثبت شاهان، آینده‌نگری و تدبیر است. سعدی گاهی این دو صفت اخیر را به یکی از آنان نسبت داده است اما وقتی که میزان آن‌ها را در سرشت شاهان، در مجموع حکایات گلستان، می‌سنجیم بیش از ۸ درصد شاهان آن‌ها را ندارند. پس باید گفت که در انتساب این خصلت به شاهان سعدی در برخی از حکایات دخالت ورزیده است. سست‌عنصریشان نیز چنین است یعنی این خصلت نیز از یک میانگین برآمده از مجموع حکاین کمتر است. بدین ترتیب با

چشم پوشی از دخالت سعدی، تدبیر و سست عنصری در مجموع با خصال شاهان مناسبت چندانی ندارند. وی، باورهای خویش را در این جنبه از شخصیت شاهان دخالت می‌دهد و نمی‌تواند نقش خود را تنها به عنوان یک راوی بی طرف حفظ کند و گاه خود را مجاز و موظف می‌داند که در قلمرو گفتار و طبعاً در خصوصیات شخصیت‌ها تصرف کند و در ارائه‌ی تصویر نیک و بسامان از آنان، نهایت کوشش خود را به کار می‌گیرد؛ گاهی آنان را با عفو و گذشت و گاهی مایل به مصاحبت با حکما ترسیم می‌کند؛ زمانی نیز حامی رعیت، در جایی دیگر از اعتقاد قلبی آنان به تأثیر استجابت دعا سخن می‌گوید، زمانی نیز از سر لطف آنان را استدلال‌پذیر می‌داند اما هیچ یک از این صفات نام‌برده‌ی اخیر، صفات حقیقی شاهان نیست، هرچند که تعدادی از این صفات، مناسبت نسبی با شخصیت این طبقه دارد اما برخی از آنها کاملاً پردازش شده‌ی افکار سعدی است، هرچه این موارد اغراق‌آمیز در معرفی طبقات و گروه‌های اجتماعی، بیشتر باشد یعنی سعدی در شخصیت‌پردازی موفق نبوده و هدف او از واداشتن اشخاص به مکالمه شخصیت‌سازی نیست و تنها بر موضوع گفت‌وگو تأکید می‌کند.

البته سعدی در ضمن معرفی صفات نیک، گاهی از برخی صفات مذموم آنان نیز سخن می‌گوید که عبارتند از ظلم و ستمگری که از روحیه‌ی ستیزه‌جویانه و خشم‌انی نشأت می‌گیرد که طبق محاسبات، میزان آن در شخصیت شاهان ۲۴ درصد است. از صفات منفی شاهان، میانگینی به دست آمد که این میزان به وضوح نشان می‌دهد که ستمگری، یکی از برجسته‌ترین و بارزترین خصلت منفی شاهان است و سعدی هیچ تصرفی در این وجه از شخصیتشان ندارد، زیرا تعداد حکایات در این زمینه به قدری گسترده است که جانب سعدی را از دخالت در این وجه از شخصیتشان مبرا می‌سازد. البته باید افزود که این خصلت نکوهیده، از دیدگاه سعدی، تنها ویژگی منفی است که در شخصیت شاهان وجود دارد و به اصطلاح، از اوصاف حقیقی‌شان محسوب می‌شود و دیگر اوصافی چون سست‌عنصری و بی‌ثباتی، کوتاه‌فکری، سطحی‌نگری، فرومایگی و دون‌طبعی، حرص‌ورزی و نیادوستی، قساوت قلب و بیرحمی و همچنین غرور و تکبر که سعدی از هریک از آنها در یک یا دو حکایت سخن می‌گوید، طبق محاسبات انجام شده، گاه یک همخوانی و مناسبت حداقلی و بسیار جزئی با شخصیتشان دارد و گاه هیچ مناسبتی با شخصیتشان ندارد و تنها میزان دخالت سعدی را در گفتار و بالطبع شخصیت آنان آشکار می‌سازد.

نتیجه‌گیری

سعدی، به میزان چشمگیری از عنصر گفت‌وگو استفاده کرده است. شخصیت‌ها را به گفت‌وگو واداشته تا حکایاتش پویاتر و جاندارتر به نظر آیند. با وجود این که از انواع مختلف گفت‌وگو در گلستان استفاده کرده، از تمام ظرفیت‌های لازم برای گفت‌وگو بهره نبرده و در عین حال در بسیاری از موارد

در گفت‌وگوی شخصیت‌ها دخل و تصرف کرده است؛ لذا اشخاص حکایاتش، غالباً منش حقیقی خود را ندارند؛ زیرا سعدی در این گذر نتوانسته نقش خویش را صرفاً به عنوان راوی حفظ کند. هدف وی از این تصرف در گفت‌وگوی شخصیت‌ها، علی‌الخصوص شاهان بیشتر به جهت این است که به علت مراودات و حشرونشر بسیار با شاهان، با اکثر خلیات و ویژگی‌های رفتاری آنان آشنا گشته بود و نیک دریافته بود که آنان چنان که باید اصلح، خردمند و باریک‌بین نیستند اما به دلیل علاقه و ارادتی که نسبت به آنان در قلبش ایجاد شده بود یا شاید به دلایل دیگر، با دخالت در گفت‌وگوی شخصیت‌ها تصویر آنان را به وجه احسن، بصیر، کافی و داهی ترسیم می‌کند. شاید یکی از اهداف وی از این کار، ارائه‌ی الگو برای حکمرانی سایر شاهان است تا دیگر شاهان با پیش‌رو داشتن نمونه و اسوه‌ی کامل و درست از خطا و لغزش مصون بمانند.

پی‌نوشت

(۱) روایت گذشته‌نگر یا غیابی

ژرارژنت، روایت را براساس زمان آن به سه دسته تقسیم می‌کند: الف) روایت گذشته‌نگر ب) روایت مقدم ج) روایت لحظه به لحظه یا حضوری (ر.ک دانشنامه‌ی ادب فارسی به سرپرستی حسن انوشه، ج ۲، ص ۲۹۷)

فهرست منابع

- آلتوت، میریام، ۱۳۶۸. رمان به روایت رمان نویسان. ترجمه‌ی علی محمدحقی شناس، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- احمدی، بابک، ۱۳۷۵. ساختا و تأویل متن، تهران: نشر مرکز.
- اخلاقی، اکبر، ۱۳۷۶. تحلیل ساختاری منطق الطیر عطار. اصفهان: نشر فردا، چاپ اول.
- انوشه، حسن، ۱۳۸۱. دانشنامه‌ی ادب فارسی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۲.
- براهنی، رضا، ۱۳۶۲. قصه‌نویسی. تهران: نشر نو، چاپ سوم.
- بیشاب، لئونارد، ۱۳۸۳. درس‌هایی درباره داستان‌نویسی. ترجمه محسن سلیمانی، سوره مهر (وابسته به حوزه هنری).
- پورنامداریان، تقی، ۱۳۸۰. در سایه‌ی آفتاب. تهران: سخن، چاپ اول.
- داد، سیما، ۱۳۷۸. فرهنگ اصطلاحات ادبی، واژه‌نامه‌ی مفاهیم و اصطلاحات ادبی به شیوه‌ی تطبیقی و توضیحی، تهران: مروارید، چاپ سوم.
- رضی، احمد، مهدیه فیض، ۱۳۸۵. تحلیل عناصر داستانی در قصه‌های مقالات شمس تبریزی، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره‌ی ششم، بهار و تابستان، صص ۵۱-۶۸.
- سعدی، مصلح‌الدین، ۱۳۸۴. گلستان. به تصحیح غلام‌حسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ هفتم.
- فلاح، غلام‌علی، ۱۳۸۷. گفت‌وگو در شاهنامه. مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، س ۱۶، شماره‌ی ۶۰، صص ۸۳-۱۰۵.
- متس، جیمز، ۱۳۸۶. رمان پسامدرن، غنی شدن رمان، نظریه‌های رمان. ترجمه‌ی حسن پاینده، تهران: نشر نیلوفر.
- محمودیان، محمدرفعی، ۱۳۸۲. نظریه‌ی رمان و ویژگیهای رمان فارسی. تهران: نشر فرزانه روز، چاپ اول.
- مستور، مصطفی، ۱۳۸۶. مبانی داستان کوتاه، تهران: نشر مرکز، چاپ سوم.
- میرصادقی، جمال، ۱۳۸۰. عناصر داستان. تهران: سخن، چاپ چهارم.
- نوبل، ویلیام، ۱۳۸۵. راهنمای نگارش گفت‌وگو. ترجمه‌ی عباس اکبری. تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما).
- یونسی، ابراهیم، ۱۳۸۴. هنر داستان‌نویسی. تهران: نگاه، چاپ هشتم.